

شخصیت‌پردازی دوجهی در شاهنامه فردوسی (با توجه به تیپ شخصیتی دوگانه شیدایی-افسردگی)*

محمد صادق زارع^۱

کارشناس ارشد ادبیات فارسی دانشگاه گیلان

دکتر رضا چراغی

استادیار دانشگاه گیلان

چکیده:

اساطیر و باورهای کهن ایرانی متشکل از ادیان و کهن‌باورهای اقوام متفاوتی است؛ از اینرو برخی شخصیت‌های اسطوره‌ای در متون مختلف دارای چهره‌های متفاوت و گاهی متضاد هستند. در برخورد این آراء مختلف، پیرامون برخی نمادها و شخصیت‌ها در متون متأخرتر نوعی حالت دوگانه و دوجهی به وجود آمده است.

فردوسی با آگاهی از موضوع فوق، این تضادها و تفاوت‌ها را دستمایه‌ای برای پردازش شخصیت‌هایی واقعی‌تر و انسانی‌تر و چهره‌هایی دوگانه کرده است. نگارندگان برآنند تا با اثبات این فرضیه یکی دیگر از ظرفیت‌ها و توانمندی‌های این اثر بزرگ زبان فارسی را فرا روی مخاطبان خود قرار دهند.

با توجه به وجود تعداد قابل توجهی از چهره‌های مهم شاهنامه چون افراسیاب، سودابه، ضحاک، کیکاووس و.. که دارای این ویژگی شخصیت‌پردازی هستند، بررسی و پژوهش در این مورد امری ضروری می‌نماید و دارای اهمیت و جذابیت قابل توجهی است. بنابراین برای اثبات فرضیه مقاله، شخصیت افراسیاب تورانی به عنوان نمونه‌ای از این شخصیت‌پردازی‌های دوگانه در شاهنامه فردوسی، با تیپ شخصیتی شیدایی-افسردگی (Manic-Depression) در علم آسیب‌شناسی روانی امروز مورد مقایسه و انطباق قرار می‌گیرد. ضحاک، افراسیاب، سودابه، کیکاووس، هوم، رستم و... چهره‌هایی دوگانه هستند که با کنش‌ها و روحیات و احساسات دوگانه جلوه‌گر می‌شوند.

واژگان کلیدی: افراسیاب تورانی، افسردگی-شیدایی، روان‌شناسی و شاهنامه، شخصیت‌پردازی در

شاهنامه.

* تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۴/۹/۴ تاریخ پذیرش نهایی: ۱۳۹۵/۳/۲۴

۱ - نشانی پست الکترونیکی نویسنده مسئول: Anoosk.ravan@gmail.com

۱- مقدمه

اساطیر و کهن‌باورهای ایرانی متشکل از باورها، آموزه‌های دینی و داستان‌های اسطوره‌ای اقوام و ادیان مختلفی است. ادیان مزدایی، زروانی، زردشتی و... در کنار اسطوره‌های ایرانی، بین‌النهرینی، سکایی، و کهن‌باورهای آریایی و هندی و ایرانی و... همه و همه در طی سالیان دراز در یکدیگر ادغام شده و اساطیر و باورهای متجددتری را تشکیل داده‌اند. علاوه بر این در گذر زمان باورهای دینی و کهن و نیز اساطیر به دلایلی چون ظهور ادیان تازه، دگرگونی‌های اجتماعی مردمان، تفاوت در روش‌های زندگی و نگاه اخلاقی و... یک روند تغییر از فراواقعی بودن و باورهای اولیه به اساطیر و باورهای متجددتر و واقعی‌تر را طی کردند.

در راستای همین روند تغییر و استحاله، در برخی از چهره‌ها و نمادهای کهن نیز تغییرات عمده‌ای صورت گرفت. از اینرو در اساطیر و باورهای کهن متفاوت و نیز در آثار ادوار مختلف شاهد کم‌رنگ شدن حضور برخی شخصیت‌ها و یا متفاوت شدن کنش‌ها و کارکردهای آنها هستیم. این تفاوت گاهی تا حدی است که در مورد یک چهره اسطوره‌ای در آثار زمان‌های مختلف اطلاعات بسیار متفاوت و حتی متضاد وجود دارد.

به‌طور مثال در بسیاری از متون کهن و اساطیر بسیار قدیمی و بین‌النهرینی زنان الهه‌های باروری و مایه برکت و زایش به‌شمار می‌روند و الهه‌های زن نقش پررنگی در اساطیر کهن ایفا می‌کنند، اما در متون و باورهای متأخرتر و در متون دینی نقش زنان تا حد قابل توجهی کاسته شده و یا حذف شده است. حتی کنش باروری و الهه بودن آنها نیز در متون متأخر تغییر کرده و تنها «نقش» همسری یا [مادری برای آنها حفظ شده است، اما به جای آنکه افتخار نسب‌بردن از بانوخدایان و بغ‌بانوان ارزش اجتماعی و دینی برای آنها داشته باشد، آنها به مادران گرانقدر و حافظ نژاد و تبار مردان فرهمند تبدیل شدند. این تغییر چهره و کنش گاهی تا حد متضاد بودن با شکل اولیه نیز پیش رفته است. به‌طور مثال همتای سودابه در متون کهن و اساطیر بین‌النهرینی نماد الهه

باروری و الهه همسر و مادر است اما سودابه در متون حماسی و تاریخی بسیاری از جمله شاهنامه فردوسی نماد حسادت و شهوت‌رانی است. او حتی فرزند خود را در شکم می‌کشد، کنشی که کاملاً برخلاف جایگاه مادرانه و بارورانه اسطوره‌اش در متون باورهای کهن بین‌النهرینی است.» (مزدایور، ۱۳۷۶، ص ۵۵)

نمونه دیگر تغییر وجهه پری‌ها در متون ادوار مختلف است. در آیین مزدیسنا و پیرو آن در باورهای زردشتی پری یکی از مظاهر شر است (سرکاراتی، ۱۳۸۵، ص ۱) القابی چون فریبکار، جادو، زشت روی، اهریمنی و... در جای‌جای متون دینی در کنار نام پری دیده می‌شود. «در ادبیات دینی فارسی میانه و در نوشته‌های پهلوی نیز پری از موجودات اهریمنی است که از نیروی جادو برخوردار است و می‌تواند به هر آنکه بخواهد نما و پیکره خود را تغییر داده و در جامه‌های دیگر درآید تا پهلوانان را بفریبد و دام و دهشن مزدا را آسیب رساند.» (همان، ص ۱۵)

این درحالی است که پری در زمان‌های بسیار کهن یکی از «خدابانوها» بوده، و به عنوان الهه باروری و بختیاری ستوده می‌شده است. همچنین در متون متأخرتر از متون دینی پهلوی و زردشتی، این چهره شرورانه و اهریمنی پری تغییر کرده و در وجهی کاملاً متضاد، نه تنها نماد اهریمن و موجودی جادوگر و فریبکار نیست، « بلکه به صورت نگار فریبای بسیار زیبایی پنداشته شده، که از نیکویی و خوب‌چهری و حتی فرّ برخوردار است و مثال و نمونه زیبارویی و باندامی و فریبندگی است و گاه به سبب بهی و زیبایی و سودرسانی‌اش به مردمان در مقابل دیو و اهریمن قرار می‌گیرد. (همان، ص ۳۷)

ضحاک نیز یکی دیگر از این چهره‌های دوگانه اسطوره‌ای است، که در اساطیر و متون مختلف حماسی و تاریخی دارای چهره‌ای دوگانه است. وی در بسیاری از اساطیر موجود در متون مختلف تاریخی، دینی و پهلوی و... یکی از موجودات اهریمنی است که معادل اژدها و آفریده و کارگزار اهریمن به‌شمار می‌رود. حتی کنش‌های او یعنی

کشتن اثقیان و گاو برمایه نیز، مطابق است با کنش‌های ازدهایی که اهریمن برای کشتن آفریده‌های اهورامزدا یعنی کیومرث و گاویکتا، به وجود آورد. (بندهشن، ۱۳۸۰، بند ۶ و ۷)

این درحالی است که در برخی متون تاریخی ضحاک نه تنها نماد اهریمن تلقی نمی‌شود، بلکه وی را فردی شجاع که در برابر حکومت متجاوز ایران و در برابر فریدون برپاخاسته است، معرفی کرده‌اند. در همین مورد دینوری در کتاب تاریخ خود می‌نویسد: «او (نمرود=فریدون) تمام خویشاوندان ضحاک را در سرزمین بابل فروگرفت و بر کشور و پادشاهی ضحاک پیروز شد و چون این خبر به ضحاک رسید به سوی نمرود آمد که نمرود بر او پیروز شد و با گرز آهنی ضربتی بر فرق ضحاک زد و او را زخمی ساخت. سپس او را استوار بست و در غاری در دماوند افکند و غار را مسدود ساخت. پادشاهی بر نمرود استوار و پایدار شد و نمرود همان کس است که ایرانیان او را فریدون خوانند.» (دینوری، ۱۳۷۱، ص ۳۰)

این وجوه متفاوت و یا متضاد برخی شخصیت‌ها و نمادهای کهن ایرانی، در باورها و اساطیر متأخرتر، دارای چهره‌هایی دوجهی شدند و در هر اثری - نسبت به عوامل مختلف - یکی از وجوه آنها ذکر، برجسته و نمایانده شد. حالت دوگانگی شخصیت‌ها در این آثار به متون داستانی، تاریخی و حماسی بعد از خود نیز انتقال یافت، و در این متون حول برخی چهره‌های باستانی نوعی پارادوکس صفات و تناقض‌گویی در مورد شخصیت و کنش‌های آنها، به وجود آمد. این مطلب با کمی دقت در این آثار قابل دریافت هستند.

در برخی متون تاریخی و حماسی قبل و بعد و نیز هم‌عصر شاهنامه فردوسی، هم حالت تک‌بعدی و هم حالت دوگانه این چهره‌های دوجهی وجود دارد، اما این آثار یا به ذکر گذرا در باب آنها اکتفا کرده‌اند، یا یکی از وجوه متضاد این شخصیت‌ها را برگزیده و ذکر کرده‌اند، و یا اگر برخی از این متون با تفصیل بیشتری این شخصیت‌های دوگانه را بررسی کرده و در توصیفاتشان حالت دوگانه‌ای از شخصیت، القاب، کنش‌ها

و... آنها ارائه کرده‌اند، پیچیدگی و دقت نظر برای پردازش یک شخصیت دوگانه انسانی در آنها وجود ندارد.

فردوسی اما در شاهنامه خود نگاه و برخوردی دقیق‌تر و متفاوت نسبت به این چهره‌های دوگانه و دوجهی داشته است. به زعم نگارندگان وی با آگاهی و دقت نظر داشتن به این تفاوت‌ها و تضادها، کوشیده است به وسیله استفاده از همین تضادها و تفاوت‌ها، یک چهره دوگانه و دوجهی کامل‌تر و در واقع یک شخصیت انسانی‌تر در اثر خود خلق کند. چهره و شخصیتی که از آن حالت تک‌بعدی خیر و شر کهن اسطوره‌ای و نیز از تضادگویی‌های آثار مختلف پیش از خود دور شده و به یک چهره و شخصیت انسانی - با تمام وجوه متضاد در درون یک انسان - نزدیک‌تر شود. این همان شایستگی در خلاقیت و رجحان شخصیت‌پردازی در شاهنامه فردوسی است، که نگارندگان را بر آن داشت تا با تعمق در این مبحث و با بررسی و تطابق آن با علم روان‌شناسی امروز، آن را به‌عنوان یکی دیگر از توانمندی‌های شاهنامه فردوسی معرفی کنند.

درواقع می‌توان گفت که: شاهنامه اثری است که در آن بسیاری از داستان‌های اسطوره‌ای و باورهای کهن، تاحدودی از حالت فرا واقعی خود بیرون آمده و در قالب‌های حماسی و تراژیک و با شکل و ساختاری باورپذیرتر برای مردمان زمانه فردوسی عرضه شده است. فردوسی این مسیر تغییر داستانی را در مورد شخصیت‌های کهن و اسطوره‌ای موجود در اثر خود نیز اعمال کرده است. وی با فراست و تیزهوشی برای هر یک از این چهره‌های کهن، شخصیتی متناسب با کنش‌های متفاوت و حتی متضاد آنها در آثار مختلف و در باورهای متفاوت ساخته و پرداخته است.

فردوسی با آگاهی به دوگانگی موجود در معرفی و ارائه برخی شخصیت‌ها در اساطیر و باورهای بسیار کهن اقوام ایرانی، یک چهره انسانی و ملموس و باورپذیر از آنها در اثر خود ارائه کرده است. خلاقیت و توانمندی وی در زمینه شخصیت‌پردازی انسانی این شخصیت‌های دوگانه اسطوره‌ای تا حدی است که می‌توان این شخصیت‌های

موجود در شاهنامه فردوسی را با برخی تیپ‌های شخصیتی شناخته شده در علم روان‌شناسی امروز مورد مقایسه و انطباق قرار داد.

از آنجا که تعداد قابل توجهی از شخصیت‌های اصلی شاهنامه فردوسی چون ضحاک، افراسیاب، کیکاووس، رستم، سودابه و... دارای این دوگانگی شخصیت در باورهای کهن و اساطیر گوناگون ایرانی هستند، و مطالب و بخش‌های پیرامون کنش‌ها، حالات و شخصیت این افراد بخش قابل توجهی از شاهنامه فردوسی را دربرگرفته است. شناخت بهتر و پژوهش بیشتر در این زمینه و نیز نگاه متفاوت به یکی از عناصر مهم داستانی - شخصیت‌پردازی - در اثر داستانی شاهنامه بسیار قابل اهمیت و ضروری می‌نماید.

برای دریافت این مهم و بررسی همین مطلب، نگارندگان در پژوهش پیش رو شخصیت افراسیاب تورانی را - به‌عنوان نمونه - مورد بررسی قرار داده‌اند تا دریابند که افراسیاب تورانی به عنوان یکی از این چهره‌های دوگانه و متضاد در باورهای اقوام، ادیان و اساطیر مختلف ایرانی، در سایر متون کهن و تاریخی و حماسی ایران چگونه شخصیت‌پردازی شده است. در ادامه رجحان و برتری شخصیت‌پردازی فردوسی از افراسیاب را نسبت به برخی از متون دیگر به نمایش گذاشته و نهایتاً با تطبیق شخصیت‌پردازی فردوسی از افراسیاب تورانی در شاهنامه، با تیپ شخصیتی اختلال دوقطبی - که یکی از تیپ‌های شخصیتی شناخته شده در علم روان‌شناسی است - درستی ادعای این مقاله مبنی بر چهره‌پردازی انسانی و امروزی فردوسی از چهره‌های دوگانه اساطیری را اثبات کرده و فرا روی مخاطبان این مقاله قرار دهند.

۲- پیشینه تحقیق

پژوهش‌های متعددی با رویکرد تطبیقی پیرامون کتاب شاهنامه فردوسی و کشف اشتراکات و تطابق آن با موضوعات علم روان‌شناسی صورت گرفته است. همچنین در مورد شخصیت‌های مشهور شاهنامه و حتی شخصیت خود فردوسی و اشتراکات آنها

با نظریه‌های مختلف علم روان‌شناسی نیز، پژوهشگران هر دو رشته ادبیات و روان‌شناسی تحقیقات ارزنده‌ای را انجام داده‌اند. از جمله آنها می‌توان مقالات "روان‌شناسی رنگ‌ها در شاهنامه" اثر آسیه ذبیح‌نیا و نگین محمدی (۱۳۹۰)، "فرآیند فردیت در شاهنامه با تکیه بر شخصیت رستم" از علی تسلیمی و سیدمجتبی میرمیران (۱۳۸۹) و یا "تحلیل روانکاوانه شخصیت رودابه و سودابه" از اشرف خسروی و اسحاق طغیانی (۱۳۸۹) را نام برد. همچنین به نقدهای روان‌شناسانه از شخصیت‌های مشهور شاهنامه چون "نقد و بررسی روان‌کاوانه شخصیت زال از نگاه آلفرد آدلر" از حسینعلی قبادی و مجید هوشنگی (۱۳۸۸) و "نقد اساطیری شخصیت جمشید از منظر اوستا و شاهنامه" اثر محمدجعفر یاحقی و فرزاد قائمی (۱۳۸۶)، می‌توان اشاره کرد.

درمورد شخصیت افراسیاب تورانی در شاهنامه نیز پژوهش‌هایی صورت گرفته است که از میان آنها مقالات "افراسیاب مظهر خشم و شهوت در شاهنامه" نوشته ابراهیم رنجبر (۱۳۸۷)، "نشانه‌های سرشت اساطیری افراسیاب در شاهنامه" اثر سجاد آیدنلو (۱۳۸۲) و مقاله "نگاهی به شخصیت افراسیاب در شاهنامه" تألیف مهدی دشتی (۱۳۷۲)، و همچنین کتاب "افراسیاب در حماسه و اسطوره" از محمدرضا محمودزاده (۱۳۸۵)، را می‌توان نام برد.

این آثار اطلاعات کاملی از افراسیاب و جایگاه و شخصیت او در اسطوره و حماسه و نیز در شاهنامه فردوسی در اختیار مخاطب خود قرار داده‌اند. اما هیچ‌کدام از پژوهش‌هایی که درمورد افراسیاب تورانی انجام شده، شخصیت‌پردازی‌ای را که فردوسی از افراسیاب کرده است با تیپ‌های شخصیتی روانی مقایسه نکرده‌اند. همچنین توجه به شخصیت‌های متضاد اساطیر و ادیان و باورهای مختلف ایرانی و درهم آمیختگی آنها در راستای ساخت یک چهره انسانی و واقعی در شاهنامه تا حدی که قابل انطباق با تیپ‌های شخصیتی امروز در علم روان‌شناسی باشند، نگاهی نو به شاهنامه فردوسی و توانمندی‌های آن می‌تواند باشد.

۳- پیکره

۳-۱- چهره افراسیاب تورانی در برخی متون کهن و معاصر

افراسیاب از جمله معدود اشخاص غیرایرانی است که نام او در هر اثری که مطلبی در مورد پادشاهان ایران باستان در آن نگاشته شده است حضور دارد. در یک معرفی کوتاه و گذرا در مورد او می‌توان گفت: افراسیاب پسر پشنگ یکی از پادشاهان سرزمین توران است که سال‌های بسیاری به کین‌خواهی نیای خود تور و انتقام‌کشی از ایرانیان به سرزمین‌های ایران لشکر کشیده و ویرانی‌های بسیاری را به وجود می‌آورد. از سوی دیگر در برخی متون افراسیاب یکی از موجودات اهریمنی است که همواره به دنبال به جنگ آوردن فرّ است.

یکی از متون اساطیری و دینی کهن که نام و کنش‌های افراسیاب در آن به وفور ذکر شده اوستا است. افراسیاب را در اوستا می‌توان چهره‌ای غیرانسانی تلقی کرد. زیرا در اوستا افراسیاب یکی از موجودات اهریمنی است که برای به جنگ آوردن فرّ دست به هر کاری می‌زند. در زامیادیشْت رویارویی اهورامزدا با افراسیاب همواره به چشم می‌خورد. رویارویی‌ای که در آن افراسیاب همواره به دنبال ربودن و دست یافتن به فرّ است و اهورامزدا نیز پیوسته مانع کامیابی او می‌شود. علاوه بر خود اهورامزدا سایر ایزدان از جمله، اردویسور آناهیتا (ardvi sura anahita) و دُوراسپ (dovaraspa) نیز در جبهه مقابل افراسیاب قرار دارند.

در اوستا افراسیاب حتی در رویارویی با خود اهورامزدا نیز قرار دارد. در زامیاد-یشت آمده است: هنگامی که افراسیاب برهنه تن سه مرتبه برای ربودن فرّ به دریای فراخکرت می‌زند و هر سه بار فرّ از او می‌گریزد و ناکام می‌ماند، افراسیاب ناسزاگویان و خشمگین از آب بیرون می‌آید و می‌گوید: «من نتوانستم این فرّ را برابیم، اینک تمامی تر و خشک و بزرگ و نیک و زیبا را به هم درآمیزم تا اهورامزدا به تنگنا افتد.» (اوستا، ۱۳۹۱، ص ۴۹۵)

بر اساس مطالب موجود در کتاب مینوی خرد نیز می‌شود افراسیاب را یکی از آفریدگان و کارگزاران اهریمن تلقی کرد. در مینوی خرد این‌گونه آمده است که: «اهرمین بیوراسپ و افراسیاب و اسکندر را چنان می‌پنداشت که جاودانه‌اند و اورمزد برای سودی بزرگتر تغییر داد.» (اوستا، ۱۳۵۴، ص ۲۳)

علاوه بر متون دینی و اسطوره‌ای، یکی از متون تاریخی که فردوسی در نگاشتن شاهنامه به آن بسیار چشم داشته است، تاریخ ثعالبی است به گونه‌ای که ترتیب روایات و محتوای ماجراهای هر دو اثر بسیار مشابه به هم است. افراسیاب تورانی در این اثر چهره‌ای انیرانی است که در عین شجاعت یک جادوگر و موجودی اهریمنی معرفی شده است. وی در اهریمنی دانستن شخصیت افراسیاب می‌نویسد: «[افراسیاب] در میان آدمیان چون اهریمنی و در میان جادوگران چون شیطانی [بود].» (۱۳۶۸، صص ۷۲ و ۷۳) این عبارت بخوبی گویای تصویر افراسیاب در تاریخ ثعالبی است.

یکی دیگر از جمله اعمال و کنش‌های افراسیاب که در اکثر متون ذکر شده و شاید بتوان گفت که بزرگترین دلیل انیرانی شمرده شدن افراسیاب است، حملات و لشکرکشی‌های فراوان او در زمان منوچهرشاه تا زمان کیقباد به ایران زمین است. حملاتی که ویرانی‌های بسیار در ایران و کشتار و قحطی و خشکسالی را موجب می‌شود. افراسیاب چشمه‌ها و کاریزها را نابود کرده و مرگ و بدبختی و گرسنگی را برای مردم ایران به ارمغان می‌آورد. به خاطر وجود او در ایران دیگر باران نمی‌بارد و مرگ و کشتار همه‌جا را فرا می‌گیرد. این چهره بارزترین و شناخته شده‌ترین شخصیت و چهره افراسیاب در اکثر متون تاریخی گذشته است.

از جمله متونی که مطالب فوق را کوتاه یا مفصل در مورد افراسیاب ذکر کرده‌اند می‌توان به تاریخ طبری (طبری، ۱۳۷۵، ص ۳۶۷)، تاریخ ابن‌اثیر (ابن‌اثیر، ۱۳۸۱، ص ۲۳۴)، آفرینش و تاریخ (مقدسی، ۱۳۴۹، ص ۱۲۷)، الاخبار الطوال (دینوی، ۱۳۷۱، ص ۳۵)، مروج‌الذهب (مسعودی، ۱۳۷۰، صص ۲۲۷-۲۲۱)، فارس‌نامه ابن‌بلخی (۱۳۸۴، ص ۳۸) و تاریخ پیامبران و شاهان (اصفهانی، ۱۳۴۶، ص ۳۴) اشاره کرد. برخی از این متون به ذکر همین

مطالب در مورد افراسیاب بسنده کرده‌اند و تنها چهره‌ای ضدایرانی و دشمنانه از افراسیاب ارائه می‌کنند.

ثعالبی در تاریخ خود، حضور افراسیاب در ایران را علت بروز خشکسالی می‌داند و این مطلب را با این جمله ذکر می‌کند که: «[پس از خارج شدن افراسیاب از ایران] عقده‌های آسمان گشوده شد، باران‌های مداوم و سودبخش ببارید... چشمه‌ها جوشان شد... سختی‌ها پایان گرفت و بدفرجامی‌ها نابود گشت.» (۱۳۶۸، ص ۹۲) این مطالب در بندهش فارسی نیز مذکور است. مؤلف بندهش آن را چنان مهم دانسته که در خلال ذکری که درباره گزندهای وارده به ایران زمین در هر هزاره آورده است، افراسیاب و لشکرکشی‌های او به ایران در زمان منوچهرشاه و پیرو آن ویرانی‌ها و خشکسالی و قحطی که اتفاق افتاد را، یکی از بلاهای بزرگ هزاره سوم در ایران زمین عنوان می‌کند. (فرنغ، ۱۳۷۸، ص ۱۳۹)

این مطلب که افراسیاب تورانی باعث بروز خشکسالی و نباریدن باران می‌شود همچنین پایمال شدن چشمه‌ها و قنات‌ها توسط او، برخی از محققان را بر آن داشته تا افراسیاب را نماد اژدها بدانند. اژدها در اساطیر کهن ایران مانع بارش باران و باعث خشکسالی است.

علاوه بر این در برخی متون چون اوستا ذکر این مطلب که افراسیاب توسط گرز و به دست کیخسرو کشته می‌شود دلیلی دیگر بر نماد اژدها دانستن افراسیاب توسط محققانی از قبیل هرتسفرد (Herzfeld)، ویدنگرن (Widengren)، بهمن سرکاراتی، مهرداد بهار و راشد محصل است. زیرا در اساطیر ایران گرز سلاح اژدهاکشی است و محققان فوق نبرد افراسیاب و کیخسرو را نماد نبرد اساطیری ایزد ایندیره با اژدهای ورتره دانسته‌اند. (آیدنلو، ۱۳۸۲، ص ۷)

محققانی چون مارکوآرت (Markwart)، کارنوی (Carnoy) و بنونیست (Benvenist) نیز با تکیه بر دلایلی از قبیل زندگی کردن افراسیاب در هنگ زیرزمینی (یکی از ویژگی‌های موجودات اهریمنی زیستن در زیرزمین است) و نیز توانایی او برای زیستن

در خشکی و آب (که از ویژگی‌های موجودات دوزیست از جمله اژدها نیز است)، افراسیاب را نماد اژدها و دیو خشکسالی دانسته‌اند. (آیدنلو، ۱۳۸۲، ص ۷)

اگرچه در متون بسیاری که در آن ذکری از افراسیاب تورانی آورده شده است، نام او همراه با صفات و القابی منفی که گویی جزئی جدایی‌ناپذیر از افراسیاب هستند آورده شده است، اما با این حال نام افراسیاب با صفاتی که نماینده جنگاوری و شجاعت او هستند نیز در برخی متون مانند اوستا و تاریخ ثعالبی ذکر شده است. به عنوان نمونه در جایی دیگر در مینوی خرد نوشته شده است: «از ضحاک بیوراسب و افراسیاب‌تور ملعون این سود بود که اگر فرمانروایی به آنها نرسیده بود آنگاه گنامینوی ملعون آن فرمانروایی را به خشم داده بود...» (ثعالبی، ۱۳۵۴، ص ۴۴)

ثعالبی نیز در تاریخ خود افراسیاب را موصوف صفاتی چون ترک دلیر، شمشیرزن و هوشیار قرار می‌دهد.

همچنین در متون بررسی شده توسط پژوهشگران، حتی مواردی از کنش‌های درست و مثبت افراسیاب در ایران زمین به چشم می‌خورد. از مهمترین این اعمال ذکر کشتن زین‌گاو تازی و نیز جاری کردن آب چشمه‌ها و رودها به دریاچه کیانسه سیستان و احداث رودهای قابل کشتی‌رانی توسط افراسیاب است. این درحالی است که در متونی از قبیل مینوی خرد و بندهش دقیقاً خلاف این مطلب مذکور است. کتاب مینوی خرد در پرسش ۲۶ بند ۴۴ به نقل از بندهش می‌نویسد: افراسیاب هزار چشمه آب کوچک و بزرگ و همچنین رود دائیتی و هیرمند و شش رودخانه قابل کشتی‌رانی دیگر را که به دریاچه کیانسه سیستان می‌ریخت، از میان برد و نابود کرد. (مینوی خرد، ۱۳۵۴، ص ۱۳۱)

همه این اخبار متضاد و کنش‌های متفاوت و نیز القاب خوب و بد ذکر شده در مورد افراسیاب نشان از وجود یک چهره دوجهی از او در متون و باورهای مختلف دارند. این مطالب خود می‌توانند دلایلی کافی بر این ادعا که افراسیاب تورانی شخصیتی اسطوره‌ای، فراواقعی و در برخی ادیان، متون و باورهای کهن مختلف دارای یک چهره

صرفاً منفی و در برخی دیگر مثبت است، باشند. علاوه بر این برخی متون تاریخی نیز که به معرفی افراسیاب و ذکر کنش‌های او پرداخته‌اند و چهره‌ای انسانی و دوگانه از خوبی و بدی درباره او ارائه داده‌اند، پیچیدگی لازم و شخصیت‌پردازی کافی و هنرمندانه‌ای برای ساخت و پرداخت شخصیت انسانی و دوگانه او در این آثار وجود ندارد.

شخصیت‌پردازی فردوسی اما در کتاب شاهنامه تا حدی کامل و هنرمندانه است که دوگانگی و جمع احساسات و افکار سیاه و سفید در آن به صورت کاملاً انسانی حضور دارد. وی به شخصیت‌های فراواقعی و کهن‌باور، مثل افراسیاب نگاه تک‌بعدی خیر یا شرّ اسطوره‌ای ندارد، بلکه شخصیت آنها را شبیه به یک انسان واقعی با احساسات متفاوت و متضاد ساخته و پرداخته و به نمایش گذاشته است.

به همین منظور شخصیت افراسیاب تورانی در شاهنامه و توصیفاتی که فردوسی از احساسات، حالات و کنش‌های او ارائه کرده است با تیپ شخصیتی دوقطبی که یک شخصیت دوگانه شناخته شده در علم روان‌شناسی امروز است، مورد مقایسه و بررسی قرار می‌گیرد، تا درستی یا نادرستی ادعای فوق فراروی مخاطبان این پژوهش قرار بگیرد.

۲-۳- معرفی اجمالی اختلال دوقطبی (شیدایی - افسردگی) و نشانه‌های آن:

یکی از عرصه‌های فعالیت و پژوهش در زمینه شاهنامه فردوسی تطبیق این اثر با سایر علوم است. این پژوهش نیز بر آن است تا با کشف ارتباط و اشتراک بین مباحث علم روان‌شناسی با مطالب شاهنامه فردوسی، یکی دیگر از ویژگی‌های این اثر ماندگار را به مخاطبان خود معرفی کند. از اینرو، شخصیت افراسیاب تورانی به عنوان یک نمونه بارز از شخصیت‌های نام‌آشنا و دیرپای شاهنامه، می‌تواند در چهارچوب علم روان‌شناسی مطابق با یکی از زیرمجموعه‌های انواع تیپ‌های شخصیتی "بیماران اختلالات خلقی" قرارگیرد. تیپ شخصیتی‌ای که امروزه در علم روان‌شناسی با نام "اختلالات دوقطبی" یا "شیدایی - افسردگی" شناخته می‌شود. اختلالات روانی را به

گونه‌ای که، دربرگیرنده تمامی اختلالات قابل تشخیص در محدوده آنها باشد، این‌گونه تعریف می‌کنند:

«نشانگان یا الگوی رفتاری یا روانی که اهمیت بالینی دارد و در فرد یافت می‌شود و با پریشانی فعلی (نشانه‌های عذاب‌آور)، یا معلولیت (اختلال در یک یا چند زمینه مهم عملکرد) که با افزایش قابل ملاحظه درد، مرگ، معلولیت و یا از دست‌دادن آزادی ارتباط دارد. علاوه‌براین، نشانگان یا الگو نباید صرفاً پاسخی قابل پیش‌بینی و از لحاظ فرهنگی تأیید شده به رویدادی خاص مثل مرگ فردی عزیز باشد.» (هالچین، ۱۳۸۸، ص ۷۷)

یکی از زیرمجموعه‌های اختلالات روانی، اختلالات خلقی است. شاید بتوان مهمترین زیرمجموعه اختلالات خلقی را اختلالات دوقطبی دانست. زیرا این تیپ شخصیتی به طور مستقیم یا غیرمستقیم بیشتر علائم و نشانه‌های سایر زیرمجموعه‌های اختلالات خلقی را نیز در برمی‌گیرد.

اختلالات دوقطبی عبارت است از: «نوعی نابهنجاری خلقی که وجه مشخصه آن نوسانات شدید بین افسردگی و شیدایی و به تناوب بهبودی و عودکردن بیماری است.» (شاملو، ۱۳۸۸، ص ۱۱۶) این بیماری بیشتر به نام شیدایی - افسردگی شناخته می‌شود. اصطلاح شیدایی - افسردگی برای اولین بار توسط کرایلین در سال ۱۸۹۹ متداول شد. بیماری شامل سه بخش: ۱- شیدایی ۲- افسردگی ۳- جنون ادواری می‌شود. شیدایی و افسردگی چه متعاقباً و چه همزمان دارای عوامل پویایی مشترکی هستند و در حقیقت مانیا حالت دفاعی در مقابل حالت افسردگی و افسردگی است. (همان، ص ۱۷۶) بیمار مبتلا به شیدایی - افسردگی دوره‌ای را در حالت افسردگی به سر برده و برای مقابله با این حالت شروع به نشان دادن واکنش در مقابل افسردگی می‌کند. با شروع این واکنش، بیمار وارد دوره شیدایی شده و علائم و نشانه‌های مانیا را از خود بروز می‌دهد. گاهی نیز بیمار علائم هر دو دوره شیدایی و افسردگی را هم‌زمان دارا بوده که به این حالت، دوره ترکیبی می‌گویند. (سایت تبیان، ۱۳۹۲)

بیمار در هریک از دوره‌های این بیماری دارای نشانه‌های رفتاری ویژه‌ای است. به طور مثال فرد در دوره شیدایی به محدودیت‌های توانایی خود اعتقاد ندارد و زمانی که برنامه‌های خود را به اجرا می‌گذارد قادر به تشخیص پیامدهای ناگوار آن نیست. فرد شیدایی افکاری سیاه و سپید نسبت به دیگران دارد. کسانی را که می‌شناسد یا کاملاً خوب و بهترین دوست او و یا دشمن قسم‌خورده و بدخواه او هستند. (روزنهان، سلیگمن، ۱۳۸۵، ص ۷۹) در حالت مانیا بیمار به احساس و علایق دیگران بی‌توجه بوده و هرآنچه را که در لحظه خواستار است باید به هر قیمتی انجام پذیرد. او کم‌تحمّل و پرخاش‌گر و بددهن است. در انجام کارهای خود دارای اعتماد به نفس بالا و کاذب و همچنین بسیار ولخرج است. وی در برابر کوچک‌ترین عامل‌های محرک داخلی یا بیرونی افکار و رفتار جدید و متفاوتی از خود بروز می‌دهد. (شاملو، ۱۳۸۸، صص ۱۸۳ و ۱۸۴)

در حالت افسردگی اما، فرد کاملاً غمگین و مضطرب بوده و نسبت به امور پیرامونش بی‌تفاوت است. او همواره احساس گناه کرده و گمان می‌کند در زندگی به بن بست رسیده است. (همان، ص ۱۷۸) ترس، ناامیدی، کابوس و بدخواهی، بی‌علاقگی به مسائلی که قبلاً مورد اهتمام بوده است، انداختن گناه و مسئولیت اعمال خود بر عهده دیگران و... از دیگر علائم دوره افسردگی بیماری است. خودکشی در حالت افسردگی نیز از جمله واکنش‌های فرد بیمار در مقابل مشکلات و احساساتش است. در دوره ترکیبی بیمار تمام حالات و رفتارها و نشانه‌های موجود در هر دو دوره شیدایی و افسردگی را هم‌زمان از خود بروز می‌دهد.

۳-۳- افراسیاب و تیپ شخصیتی شیدایی - افسردگی

برخلاف سایر آثاری که از افراسیاب و کنش‌های او در آنها ذکر شده به میان آمده است، شخصیت‌پردازی‌ای که فردوسی از افراسیاب تورانی در شاهنامه ارائه کرده، تنها یک گزارش تاریخی و یا یک معرفی گذرا درباره افراسیاب و خاندان او و بیان اجمالی کنش‌هایش نیست. هر کجا که فردوسی روایتی را در مورد افراسیاب نقل کرده و یا ذکر

حال و اقوال او را بیان می‌کند، چنان تصویرسازی‌ای ارائه می‌دهد که خواننده احساس می‌کند در محل وقوع این جریانات قرار دارد و خود این ماجراها را به چشم می‌بیند. این قدرت تصویرسازی فردوسی در شاهنامه، محققان را برآن داشت تا شخصیت‌پردازی‌ای که فردوسی با بیان توصیفات و شرح حال و اقوال و کنش‌های افراسیاب تورانی، در شاهنامه ساخته و پرداخته است را با نشانه‌ها و علائم یکی از تیپ‌های شخصیتی مطرح در علم آسیب‌شناسی روانی به نام شیدایی- افسردگی یا همان افسردگی- شیدایی، مورد مقایسه و انطباق قرار دهند تا شاید بتوانند یکی دیگر از ظرفیت‌های بی‌شمار این اثر جاودان فارسی با این عنوان که "شاهنامه فردوسی دربر دارنده برخی از انواع تیپ‌های شخصیتی معرفی شده در علم روان‌شناسی امروز است"، را کشف و به مخاطبان خود و علاقه‌مندان به کتاب شاهنامه فردوسی معرفی کنند. به منظور انجام این مهم، نگارندگان رد پای افراسیاب را از ابتدای حضور او در کتاب شاهنامه تا زمان مرگش، پی می‌گیرند و همواره شخصیت‌پردازی‌ای که ساخته و پرداخته ذهن هنرمند فردوسی از افراسیاب تورانی در شاهنامه است را در چندین مورد با نشانه‌های بیماری شیدایی- افسردگی مورد مقایسه و انطباق قرار می‌دهند.

۳-۳-۱- آغاز حضور افراسیاب در شاهنامه:

فرد دچار اختلال دوقطبی در اوج دوره شیدایی با یک تحریک بیرونی یا درونی ممکن است ناگهان شروع به گریه کند، و نشانه‌های دوره مانیا و افسردگی را هم‌زمان از خود بروز داده و وارد دوره ترکیبی بیماری شیدایی- افسردگی شود. نشانه‌هایی از قبیل: غمگینی، گریه کردن، خشونت و پرخاشگری، عدم توانایی تمرکز، کم‌تحملی، عدم توانایی تشخیص عواقب اعمال و از دست دادن کنترل که همه در دوره ترکیبی بیماری در فرد بروز می‌کند.

افراسیاب نیز در اوایل حضورش در شاهنامه فردوسی، پس از شنیدن خبر شکست خوردن و کشته‌شدن سردارانش کلباد و خزروان توسط زال ناگهان بسیار غمگین شده و به شدت می‌گرید. این درحالی است که او هنوز فاتح جنگ است و

مدت زیادی از پیروزی‌های پیاپی او و سرخوشی و بیقراری دوره مانپای او نمی‌گذرد. پس از آن ناگهان خشمگین شده و با بروز بیشتر نشانه‌های ذکر شده دوره ترکیبی و بدون توانایی تمرکز و درست فکر کردن و تصمیم گرفتن و درحالی‌که قادر به کنترل و مهار خود نیست با خشونت تمام و بدون توان تشخیص عواقب کار خود، سر از تن نوذر شاه ایران جدا می‌کند.

سوی شاه ترکان رسید آگهی	کز آن نامداران جهان شد تهی
دلش گشت پرآتش از درد و غم	دو رخ را به خون جگر داد نم
سپاهی پر از غلغل و گفتگو	سوی شاه نوذر نهادند روی
بدو گفت هر بد که آید سزاست	بگفت و برآشفتم و شمشیرخواست
بزد گردن خسرو تاجدار	تنش را به خاک اندر افکند خوار

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۳۴)

افراسیاب حتی پس از کشتن نوذر هم آرام نشده و در نهایت خشونت قصد سلاخی کردن بستگان اسیر شده نوذر را دارد، که با پادرمیانی برادرش اغریث از کشتن آنها صرف نظر می‌کند.

چو بشنید با درد پیکار اوی	بپخشید جانشان به گفتار اوی
بفرمودشان تا به ساری برند	به غل و به مسمار و خواری برند

(همان، ج ۲، ص ۳۶)

۳-۲-۳- کشته شدن اغریث به دست برادرش افراسیاب

یکی دیگر از مواردی که کنش و رفتار افراسیاب کاملاً شبیه به رفتار و عکس‌العمل یک بیمار شیدایی- افسردگی است، کشتن برادرش اغریث در حالت خشم و عدم توانایی کنترل رفتار خود است. هنگامی که افراسیاب از آزاد شدن اسیران ایرانی به دست برادرش اغریث آگاه می‌شود، عنان اختیار از کف داده و شروع به سرزنش برادرش می‌کند. اغریث که کار خود را درست و انسانی و مطابق خواست خداوند می‌داند، افراسیاب را با لحنی تند به باد سرزنش و نصیحت می‌گیرد. رهایی یافتن اسیران ایرانی

و سخنان تند برادر محرک‌های کافی برای بروز نشانه‌های بیماری در افراسیاب است. بروز نشانه‌هایی چون پرخاشگری، عدم تمرکز و توانایی تصمیم‌گیری درست، خشم زیاد، عدم توانایی تشخیص پیامدهای اعمال و در نهایت از دست دادن قدرت کنترل و مهار خود در افراسیاب سبب می‌شود او دست به کاری بزند که تا آخرین لحظه عمرش به عنوان ننگی بر پیشانی او بماند و احساس گناهی دائمی را برای او به ارمغان بیاورد.

میان برادر به دو نیم کرد چنان سنگ‌دل ناهشیوار مرد

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۴۲)

۳-۳-۳- اولین رویارویی افراسیاب و رستم

اولین رویارویی افراسیاب با رستم در زمان جنگ او با لشکر کیقباد اتفاق می‌افتد. افراسیاب به سبب قرار داشتن در حالت مانیا دارای حس خودبزرگ‌بینی است و اعتقاد توهم گونه‌ای به حلاّت توانایی‌های خود دارد. به همین دلیل توان هم‌وردی با رستم را در خود دیده و به جنگ تن‌به‌تن با او می‌رود. اما این پیکار تن‌به‌تن به تحقیر شدید افراسیاب در مقابل قدرت و زور بازوی رستم می‌انجامد و در نهایت نیز وی با خوش‌شانسی می‌تواند از چنگال رستم قوی پنجه بگریزد.

این شکست تحقیرآمیز عامل محرک قوی‌ای برای افراسیاب است که دوباره وارد حالت افسردگی شده و تمامی آرزوهای خود را بر باد رفته ببیند و بلافاصله حالت‌های بیش‌فعالی، پرتحرکی، ستیزه‌جویی و قدرتمند پنداری‌های او جای خود را به ترس شکست از رستم، اضطراب و بیقراری، ناامیدی، بی‌علاقگی به امور مهم پیشین و پشیمانی از اعمال گذشته، می‌دهند. این امر باعث می‌شود که افراسیاب با باقیمانده لشکریانش تا آن‌سوی جیحون عقب‌نشینی کند. افراسیاب پس از این ماجرا یکی دیگر از مهمترین علائم حالت افسردگی که انداختن گناه کارها و اعمال خود به عهده دیگران است را، از خود بروز می‌دهد. وی پس از بازگشت به توران تمام گناه جنگ با ایرانیان را بر گردن پدرش پشنگ می‌اندازد.

برفت از لب رود نرزد پشنگ
 زبانه پر ز گفتار و کوتاه چنگ
 بدو گفت کی نامبردار شاه
 تورا بود از این جنگ جستن گناه

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۲، ص ۶۶)

افراسیاب گناه پیمان شکنی و تحقیر شکست از ایرانیان و حتی کشتن اغریث را نیز بر گردن پدر می اندازد. کشتن اغریث برای افراسیاب یک مرگ عادی نیست که بتواند آن را به فراموشی بسپارد. احساس گناهی که او در مورد کشتن برادرش اغریث بر دوش می کشد، همواره در گفتارهای او نمایان است. از جمله در این قسمت که افراسیاب پدرش را مقصّر همه این اتفاقات می خواند و شروع به نصیحت و سرزنش او می کند.

گر از من سر نامور گشته شد
 بزرگان پیشین ندیدند راه
 تورا کین پیشین نایست خواست
 تورا جنگ ایران چو بازی نمود
 شکستی که هرگز نشایدش بست
 که اغریث پر خرد کشته شد
 یکی آنکه پیمان شکستن ز شاه
 به من داده بودند و بخشیده راست
 ز بازی سپه را درازی فزود
 بتر زین همه نام و ننگ شکست

(همان، ج ۲، صص ۶۶، ۶۷ و ۶۸)

نصایحی که بسیار نزدیک و شبیه به سخنان پیشین اغریث به او و پدرشان پشنگ در مورد جنگ با ایرانیان هنگام لشکرکشی زمان نوزدهم شاه است. آنچه آنچنان که گویی همان سخنان اغریث از دهان و با لحن افراسیاب است که جاری می شود.

۳-۳-۴- داستان سیاوش

در ماجرای سیاوش نیز بسیاری از کنش های شخصیتی که فردوسی به نام افراسیاب آفریده است، به طرز شگرفی همسو و مطابق با رفتارهای یک فرد دچار به بیماری اختلال شیدایی - افسردگی است. در اولین رویارویی که بین سپاه توران به فرماندهی گرسیوز و سپاه ایران به فرماندهی سیاوش رخ می دهد، تورانیان شکست خورده و سیاوش در بلخ اردو می زند و منتظر فرمان پدرش کیکاووس می ماند. گرسیوز به توران

آمده و خبر شکست خود را به برادر می‌دهد. افراسیاب از شنیدن این خبر چنان خشمگین می‌شود که نزدیک است گرسیوز را نیز مانند دیگر برادرش هلاک کند.

به گرسیوز اندر چنان بنگرید که گفستی میانش بخواهد درید
یکی بانگ برزد برنش ز پیش کجا خواست راندن برو خشم خویش

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۴۸)

افراسیاب با شنیدن این خبر خشمگین است و مانند تیری کشیده شده در کمان آماده‌رهایی برای جنگیدن و خالی کردن نیروی مضاعفی است که در وجود او پدید آمده است. اما ناگهان در عرض چند ساعت از این‌رو به آن‌رو می‌شود. افراسیاب خواب وحشتناکی می‌بیند که تمام وجودش به لرزه می‌افتد و با فریادی هولناک از خواب برمی‌خیزد. در بیماری شدیدایی - افسردگی [نیز] شروع تغییرات دو دوره‌ناگهانی است و در عرض چند ساعت بیمار می‌تواند از حالت مانیا وارد حالت افسردگی یا بالعکس شود. (روزنهان، سلیگمن، ۱۳۸۵، ص ۸۲) افراسیاب نیز با این خواب دچار حالتی کاملاً متضاد با احوال چند ساعت پیش خود شده و تمام انرژی خستگی‌ناپذیر او برای جنگ تبدیل به ترس و بیقراری می‌شود.

افراسیاب از خواب پریده و از برادرش گرسیوز می‌خواهد تا او را دلداری دهد. این افراسیاب است، افراسیاب پرهیبت، افراسیاب اهریمن سرشت، افراسیابی که از باد و از آتش است و سرشتش از ایزد نیست، همان دیو سیاه‌پوش میدان‌های جنگ، ترکی که درنبرد نراژدهاست. همین افراسیاب ناگهان با فریادی پر از وحشت از خواب پریده و در بسترش می‌لرزد و نیازمند برادرست (برادری که شاید او را به یاد اغریث می‌اندازد) تا در گرمای آغوش او لختی آرامش بیابد.

چو آمد به گرسیوز آن آگهی که شد تیره دیهیم شاهنشاهی
به تیزی بیامد به نزدیک شاه ورا دید بر خاک خفته به راه
به‌بر در گرفتش بپرسید زوی که این داستان با برادر بگوی

(همان، ج ۳، ص ۴۸)

افراسیابی که روز پیشین از شدت خشم قادر به کنترل خود نبوده و فریاد می‌زند که گرسیوز را از جلو او دور کنند تا او را نکشد، اکنون مانند کودکی ترسیده از برادرش می‌خواهد تا مدتی او را در آغوش گرفته و به سخت به سینه خود بفشارد.

چنین داد پاسخ که پرسش نکن
مگو این زمان ایچ با من سخن
بمان تا خرد باز یابم یکی
به‌بر گیر و سختم بدار اندکی

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۴۸)

این چهرهٔ افراسیاب دوگانه‌ای است که فردوسی در کتاب شاهنامه تصویرسازی می‌کند و در یک شبانه‌روز دو شخصیت کاملاً متضاد از او را به نمایش می‌گذارد. پس از این خواب است که تمامی مسائلی که تا قبل از این برای افراسیاب اولویت داشتند اکنون پشت کوهی از ترس و اضطراب و بیقراری پنهان می‌شود. او تنها به برآورده شدن خواستهٔ اکنونش می‌تواند بماندیشد. این موضوع از امتیازاتی که افراسیاب برای صلح با سیاوش می‌دهد، مانند دادن مال و گنج بسیار، خالی کردن سرزمین‌های اشغال شده توسط او در ایران و حتی دادن صد نفر گروگان، به راحتی قابل برداشت است.

جالب توجه است که افراد دچار بیماری اختلال دوقطبی دیدی سیاه و سفید نسبت به دیگران دارند. به این معنی که از دید بیمار کسانی را که او می‌شناسد یا دوست وفادار او و یا دشمن خونی‌اش هستند. (روزنهان، سلیگمن، ۱۳۸۵، ص ۷۹) افراسیاب نیز در مورد ایرانیان و تورانیان همین دید سیاه و سفید را دارد.

او حرف‌های گرسیوز و پیران و برخی دیگر از تورانیان پیرامونش را بی‌هیچ چون و چرایی می‌پذیرد. در مقابل به هیچ ایرانی‌ای اعتماد نداشته و همواره آنها را دشمن خود می‌پندارد، همچنان‌که با آگاهی از درست‌کاری سیاوش و حتی زندگی کردن در کنار او تا آخرین لحظهٔ عمر سیاوش، افراسیاب در صداقت و دوستی وی نسبت به خودش دچار شک و تردید است. در شاهنامهٔ فردوسی افراسیاب در مورد سیاوش همواره دچار شک و تزلزل رأی و ناتوانی در قضاوت درست و قطعی است و تنها

سخنان اطرافیان‌ش چون پیران یا گرسیوز است که سبب اصلی تصمیم‌گیری‌های درست و نادرست او در مورد سیاوش می‌شود.

هرچند درست‌کاری سیاوش در جنگ، دلاوری و زیبایی و شاید هم شباهت کردار و رفتار و حیای سیاوش با اغریث، باعث می‌شود در ابتدا افراسیاب دلبسته و علاقه‌مند به سیاوش شود و تا حدودی به او اطمینان پیدا کند، اما همین دید سیاه و سفید افراسیاب، تخم شک و تردید نسبت به دوستی سیاوش را در دل او می‌کارد. این مطالب در زمان خواستگاری فرنگیس برای سیاوش بخوبی به چشم می‌خورد.

چنین گفت با من یکی باخرد که رایش خرد بود و دانش بلند
که ای دایه بیچه شیر نر چه رنجی که جان هم نیاری به بر

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۹۷)

این دودلی و شک افراسیاب زمانی که سیاوش از او دور می‌شود با سخن‌چینی حسودان و بدخواهان سیاوش نزد افراسیاب و نیز افسون‌ها و بدگهری‌های گرسیوز (که در دید افراسیاب دوست‌خواه مطلق محسوب می‌شود) درهم آمیخته، کم‌کم کارگر می‌افتد و افراسیاب را نسبت به از بین بردن سیاوش تحریک می‌کنند. اکنون افراسیاب در شک و دودلی کامل به سر می‌برد. از سویی به سیاوش مهر می‌ورزد و از سوی دیگر اضطراب و ترس از خیانت سیاوش به او، دید سیاهش نسبت به همه ایرانیان و دید سفیدش نسبت به تورانیان بویژه گرسیوز، عدم توانایی در قضاوت درست و تمرکز فکر، قادر نبودن به تشخیص عواقب انجام دادن کاری که قرار است انجام شود، کم‌تحملی، همه و همه باعث می‌شود افراسیاب دست به کاری بزند که مانند کشتن اغریث ننگ آن تا پایان عمر بر پیشانی او بماند. همچنین باعث می‌شود که او دیگر تا لحظه مرگ روی آسایش را نبیند.

خشم افراسیاب در هنگام صادر کردن فرمان کشتن سیاوش دقیقاً حال او را در زمان کشتن اغریث در ذهن تداعی می‌کند. افراسیاب تنها در چنین حالتی است که رفتاری چون کشتن کسانی را که به آنها مهر می‌ورزد می‌تواند انجام دهد و عواقبی

کارهایی چون برادرکشی و بی‌گناه‌کشی را نمی‌تواند تشخیص بدهد. در ادامه افراسیاب فرمان کشتن سیاوش را می‌دهد و با بی‌رحمی تمام سرسیاوش را می‌برند.

چنین گفت سالار توران سپاه	که ایدر کشیدش به یکسو ز راه
کنیدش به خنجر سر از تن جدا	به شخی که هرگز نروید گیا
ز گرسیوز آن خنجر آبگون	گروی زره بستد از بهر خون
ببفکنند پیل ژیان را به خاک	نه شرم آمدش زآن سپهد نه باک
یکی تشت بنهاد زرین برش	جدا کرد زان سرو سیمین سرش

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۲، صص ۱۵۲-۱۴۶)

در ماجرای کشته شدن سیاوش در رفتار افراسیاب نشانه‌های بسیار دیگری را می‌توان مشاهده کرد که همه بر بیمارگونه عمل کردن او دلالت دارند. به عنوان نمونه پس از کشته شدن سیاوش او گناه رفتار و تصمیمات خود را بر گردن نمی‌گیرد و کشته شدن سیاوش را کار آسمان و چرخ و نیز گردش روزگار می‌داند و می‌گوید:

خردمند گر مردم بدگمان نداند کسی چاره آسمان

(همان، ج ۳، ص ۱۴۹)

و یا هنگامی که رستم به خون‌خواهی سیاوش به توران لشکر کشیده و سپاه تورانیان را درهم می‌شکند افراسیاب از رفتار و تصمیمات پیشین خود احساس ندامت و غمگینی می‌کند.

چو بشنید افراسیاب این سخن غمی شد ز کردارهای کهن

(همان، ج ۳، ص ۱۷۶)

۳-۵- واکنش عاطفی در مرگ سرخه

رفتارهای بیمارگونه و دوقطبی افراسیاب در زمان لشکرکشی‌های رستم به توران و به کین‌خواهی سیاوش نیز قابل مشاهده و دریافت است. زمانی که سر سرخه پسر افراسیاب به فرمان رستم بریده می‌شود، افراسیاب به شدت گریسته و مرثیه‌خوانی پرسوز و گدازی به راه می‌اندازد. باید توجه داشت که این افراسیاب است که زار

می‌گیرید، همان افراسیابی که برادر خود را با بی‌رحمی می‌کشد. افراسیابی که سیاوش را که به او مهر می‌ورزد سر می‌برد. کسی که برای نجات خود و بسته شدن پیمان صلح با سیاوش حاضر می‌شود صد تن از عزیزان خود را به عنوان گروگان به قربان‌گاه بفرستد. حال این افراسیاب در مرگ سرخه یکی از پسرانش اینچنین زاری می‌کند:

خبر شد ز ترکان به افراسیاب	که بیدار بخت اندر آمد به خواب
همان سرخه نامور کشته شد	چنان دولت تیز برگشته شد
نگون شد سر و تاج افراسیاب	همی کند موی و همی ریخت آب
همی گفت رادا، سرا، موبدا	ردا نامدارا، یلا بخردا
دریغ ارغوانی رخت همچو ماه	دریغ آن کئی برز و بالای شاه
خروشان به سر برپراکند خاک	همه جامه‌ها کرد بر خویش چاک

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۸۱)

این غمگینی بی‌نهایت و سوگواری‌ای چنین، از کسی چون افراسیاب و خشم غیر قابل کنترل بعد از آن، هردو از نشانه‌های دوره ترکیبی بیماری شیدایی-افسردگی است. افراسیاب در این جنگ نیز چون همیشه با حس خودبزرگ‌بینی که در او به وجود می‌آید و نیز توهم داشتن قدرتی که در او نیست، باعث می‌شود که افراسیاب نتواند از تجارب گذشته عبرت بگیرد و دوباره به رویارویی تن‌به‌تن با رستم برود:

چو افراسیاب آن درفش بنفش	نگه کرد بر جایگاه درفش
بدانست کان پیلتن رستم است	سرافراز وز تخمه نیرم است
برآشفست بر سان جنگی پلنگ	بیفشارد ران، پیش او شد به جنگ

(همان، ج ۳، ص ۱۸۸)

افراسیاب تاکنون بارها با رستم رودررو شده است و هر بار از او شکست خورده، تحقیر شده و گریخته است. اینکه دوباره به هم‌وردی او می‌رود، آیا دلیلی جز عدم توانایی کنترل خود، خشم بی‌حد، توهم قدرت، عدم تمرکز در جنگ و نگرفتن عبرت

از شکست‌های قبلی که همه از نشانه‌های دوره مانیا هستند، می‌تواند داشته باشد؟
عاقبت رویارویی آنها نیز که برای هر عقل سلیمی به راحتی قابل پیش‌بینی است:

تَهْمَتَن به کین اندر آورد روی	یکی نیزه زد بر سر اسب اوی
تِگاور ز درد اندر آمد به‌سر	بیفتاد زو شاه پرخاشخر
نگه کرد هومان بدید از کران	به گردن برآورد گرز گران
بزد بر سر شانه پیلتن	به لشکر خروش آمد از انجمن
ز پس کرد رستم همانگه نگاه	بجست از کفش نامبردار شاه

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۳، ص ۱۸۸)

۳-۳-۶- پایان کار افراسیاب

پس از اتمام جنگ و گریزهایی که افراسیاب با سپاهیان ایران در زمان پادشاهی کیخسرو انجام می‌دهد و بعد از آنکه تمام لشکریان او کشته یا پراکنده می‌شوند، افراسیاب به تنهایی جان خود را برداشته و به سمت آذربایجان می‌گریزد و در غاری پنهان می‌شود. او دیگر هیچ پشت و پناهی ندارد و در اضطراب و ترس و ناامیدی مطلق به سر می‌برد. افراسیاب با تصمیمات غلطی که گرفته و رفتار نادرستی که تحت فشار بیماری خود انجام داده است، تخت پادشاهی و گنج و ملک خود را از دست داده و از تمامی اعمال گذشته پشیمان و ناخشنود است. مطمئناً اکنون او در گوشه آن غار در حالت افسردگی حاد به سر می‌برد. زیرا در غیر اینصورت نمی‌توان پذیرفت که افراسیاب پرهیبتی که سال‌ها جنگیده و بارها و بارها با شهامت تمام با مرگ روبه‌رو شده است و تاب خشم و بی‌قراری او را کسی نداشته است، افراسیابی که یکی از خستگی‌ناپذیرترین افراد شاهنامه فردوسی در جنگ و پیکار و نماد تسلیم نشدن در برابر تقدیر است، اکنون راضی شود که در این وضعیّت رقت‌بار زندگی کند. قطعاً این رفتارهای شدیداً متضاد، تنها از یک شخصیّت دارای دو حالت کاملاً متضاد می‌تواند سر بزند.

پس از پشت سر گذاشتن همه این ماجراها افراسیاب پرهیت و دارای دولت و تاج و تخت، تبدیل به پیرمرد ژولیده‌ای شده است که در غاری پنهان است و از بخت و روزگار خود اینچنین می‌نالد:

بزرگان و بر داوران داورا	که شاهها سرا نامور مهترا
رسیده به هر جای پیمان تو	همه ترک و چین زیر فرمان تو
کجاست آن سر تاج و مردان جنگ	یکی غار داری به بهره به جنگ
دلیری و نیرو و فرزاندگی	کجاست آن همه زور و مردانگی
کجاست آن بر و بوم و چندان سپاه	کجاست آن بزرگی و تخت و کلاه
گریزان به سنگین حصار اندری	که اکنون به این تنگ غار اندری

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۳۶۶)

نکته قابل توجه دیگر اینکه در تمام شاهنامه تنها رستم است که یارای هموردی و چیرگی بر افراسیاب را دارد، اکنون قبل از مرگش، زاهدی گمنام که حتی از گروه پهلوانان و ارتش‌تاران هم نیست می‌تواند او را دستگیر کند و چنین پهلوانی را بر روی خاک کشیده و تحقیر کند:

چو نزدیک شد بازوی او بیست	به هنگ اندرون شد گرفت آن به دست
همی تاخت با رنج چون بیهشان	همی رفت و او را پس اندر کشان

(همان، ج ۵، ص ۳۶۷)

حقارت و خواری و زبونی افراسیاب به اینجا ختم نشده و افراسیابی که رجز-خوانی‌ها و دشنام‌گویی‌ها و عربده‌کشی‌های او در جای‌جای شاهنامه به چشم می‌خورد، او که حتی در مقابل پادشاهان ایران سر به التماس و زاری فرود نیاورده و حتی زمانی که در حال شکست خوردن و نابودی کامل به سر می‌برد، دست از تهدید کردن برنداشته و پا بر غرور خود نمی‌گذارد، اکنون چون بیچارگان نزد زاهدی بی‌نام و نشان التماس و زاری می‌کند:

بدو گفت کاندرا جهان بی گناه	که را دانی ای مرد با دستگاه
چنین راند بر من سپهر بلند	که آید ز من درد ورنج و گزند
بیخشای بر من که بیچاره‌ام	و گر چند بر خود ستمکاره‌ام
کجا برد خواهی مرا بسته خوار	نترسی ز یزدان به روز شمار

(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۳۶۸)

به‌راستی که نمی‌توان آن همه قدرت طلبی و خودبزرگ‌بینی گذشته را برگرفته از حال و خلقی دیگر و این همه خواری و حقارت را برآمده از حالی دیگر ندانست. با آگاهی و دقت به همه این موارد، آیا نمی‌توان گفت: که در شاهنامه فردوسی آن افراسیاب خستگی‌ناپذیر پر هیبت و غیرقابل پیش‌بینی در حالت مانیا بوده و این افراسیاب غمین و ترسو و مضطرب که حقیر و خوار شده است در حالت افسردگی به سر می‌برد؟

۳-۳-۷- مرگ افراسیاب

یکی دیگر از مواردی که تعجب خواننده را درباره افراسیاب شاهنامه فردوسی برمی‌انگیزد، چگونگی مرگ افراسیاب است. هنگامی که افراسیاب از دست هوم می‌گریزد و در دریاچه چیچست پنهان می‌شود، به فرمان کیخسرو، گرسیوز برادر افراسیاب را آورده و در کنار دریاچه شکنجه می‌کنند، افراسیاب تاب شنیدن فریادهای برادر را نمی‌آورد و از آب بیرون می‌آید و دوباره دستگیر می‌شود:

چو بشنید آوازش افراسیاب	پر از درد گریان برآمد ز آب
ز خشکی چو بانگ برادر شنید	بر او بدتر آمد ز مرگ آنچ دید

(همان، ج ۵، ص ۳۷۲)

و اما جای تعجب است که این افراسیاب همان افراسیابی است که برادر دیگر خود را به خاطر آنکه بر خلاف میل او عمل می‌کند در نهایت بی‌رحمی و خشونت می‌کشد، حال چگونه است که به خاطر زجر و فریادهای دیگر برادرش حاضر می‌شود جان خود را که برای حفظ آن دست به هر کاری زده است و جان عزیزان خود و هزاران تورانی

و پهلوان را فنا کرده است فدا بکنند؟! آیا یک انسان می‌تواند دو عمل اینچنین متضاد را انجام بدهد بدون آنکه دارای دو حالت و دو شخصیت متضاد باشد؟
نکنه قابل ذکر اینکه خودکشی آخرین عکس‌العمل افراد دچار افسردگی حاد در مقابل بیماری است. شاید بتوان این کار افراسیاب را نیز نوعی خودکشی تلقی کرد و گفت: افراسیابی که دیگر چیزی ندارد که بر آن امید ببندد و کم‌تحمّل و از اعمال پیشین خود ناخرسند است؛ دیگر چیزی برایش اهمیّت ندارد و احساس گناه همیشگی کشتن برادرش و دیگران را بر دوش می‌کشد، دل به دریا زده و خود را به کام مرگ می‌سپارد. همان‌گونه که خود می‌گوید:

مرا زندگانی کنون خوار گشت روانم پر از درد و تیمار گشت
(فردوسی، ۱۳۷۳، ج ۵، ص ۳۷۳)

و در نهایت کیخسرو به کین پدر و همچنین اغریث و نوذر:

به شمشیر هندی بزد گردنش به خاک اندر افکند نازک تنش
ز خون لعل شد ریش و موی سپید برادرش گشت از جهان ناامید
(همان، ج ۵، ص ۳۷۵)

این شخصیتی است که فردوسی در اثر ماندگار خود، از افراسیاب تورانی ارائه کرده است. شخصیتی که چنانکه پیش از این مرور شد، تمامی نشانه‌ها و حالت‌های ذکر شده برای تیپ شخصیتی بیمار اختلالات دوقطبی، با رفتارها و تصمیمات و کنش‌های او در جای‌جای شاهنامه منطبق و هم‌سو است.

۴- نتیجه‌گیری

کتاب شاهنامه فردوسی دارای قابلیت‌ها و ظرفیت‌های بسیاری است. یکی از این توانمندی‌ها نحوه شخصیت‌پردازی فردوسی در مورد چهره‌های اسطوره‌ای و دینی‌ای است که در متون و باورهای کهن و مختلف ایرانی دارای دو وجه مثبت و منفی هستند. فردوسی با آگاهی از حالت دوگانه و دوجهی این شخصیت‌ها در متون مختلف و در

باورهای کهن و اساطیر متعدّد ایرانی، و با استفاده از این ویژگی، در کتاب خود از آنها چهره‌هایی دوگانه با کنش‌ها و روحیات و احساسات دوگانه خلق کرده است. از جمله این شخصیت‌ها می‌توان به ضحاک، افراسیاب، سودابه، کیکاووس، هوم، رستم و... اشاره کرد. شخصیت‌هایی که در شاهنامه به نوعی واقعی‌تر و ملموس‌تر و در عین حال انسانی‌تر ظاهر شده‌اند.

فردوسی این شخصیت‌پردازی‌های انسانی و دوگانه را تا حدی ماهرانه ساخته و پرداخته است، که حتی می‌توان آنها را با شخصیت‌پردازی‌های داستان‌های مدرن و حتی با تیپ‌های شخصیتی شناخته شده در علم روان‌شناسی امروز مقایسه کرد و تطبیق داد. بنابراین شخصیت‌پردازی انسانی و دوگانه از شخصیت‌های دووجهی اسطوره‌ای و کهن‌باور را می‌توان یکی دیگر از ویژگی‌ها و توانمندی‌های شاهنامه فردوسی به‌شمار آورد و این نحوه شخصیت‌پردازی فردوسی را هم‌عرض تغییر و تقلیل داستان‌های فراواقعی، اسطوره‌ای و باورهای کهن و دینی به داستان‌های واقعی‌تر، تراژیک و حماسی در کتاب او دانست.

منابع و مأخذ

الف) کتاب‌ها:

- ۱- ابن اثیر، عزالدین (۱۳۸۱)، تاریخ کامل، ترجمه سیدحسین روحانی، ج ۱، چاپ سوم، تهران، نشر اساطیر.
- ۲- ابن بلخی (۱۳۸۴)، فارس‌نامه، به تصحیح و اهتمام گای لیسترانج و رینولد آلن نیکلسون، تهران، نشر اساطیر.
- ۳- اصفهانی، حمزه‌بن حسین (۱۳۴۶)، تاریخ پیامبران و شاهان، ترجمه جعفر شعار، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۴- اوستا (۱۳۹۱)، نگارش جلیل دوستخواه، تهران، انتشارات مروارید.
- ۵- مینوی خرد (۱۳۵۴)، ترجمه احمد تفضلی، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

- ۶- ثعالبی نیشابوری، عبدالملک ابن محمد بن اسماعیل (۱۳۶۸)، غرر الاخبار ملوک الفرس، ترجمه محمد فضائلی، ج ۱، تهران، نشر قطره.
- ۷- دینوی، ابوحنیفه احمد بن داوود (۱۳۷۱)، الاخبار الطوال، ترجمه محمود مهدوی دامغانی، تهران، نشر نی.
- ۸- روزنهان، دیویدال و سلیگمن، مارتین. ای. پی (۱۳۸۵)، آسیب‌شناسی، ترجمه یحیی سیدمحمدی، ج ۲، تهران، نشر ارسباران.
- ۹- سرکاراتی، بهمن (۱۳۸۵) سایه‌های شکار شده، تهران، انتشارات طهوری.
- ۱۰- شاملو، سعید (۱۳۸۸)، آسیب‌شناسی روانی، تهران، انتشارات رشد.
- ۱۱- طبری، محمد بن جریر (۱۳۷۵)، تاریخ طبری، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۲، چاپ پنجم، تهران، نشر اساطیر.
- ۱۲- فردوسی، ابوالقاسم (۱۳۷۳)، شاهنامه، به کوشش و زیر نظر سعید حمیدیان، تهران، نشر قطره.
- ۱۳- فرنخ، دادگی (۱۳۷۸)، بندهش، گزارش مهرداد بهار، تهران، نشر توس.
- ۱۴- مسعودی، ابوالحسن علی بن حسین (۱۳۷۰)، مروج الذهب، ترجمه ابوالقاسم پاینده، ج ۱، چاپ چهارم، تهران، انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۱۵- مقدسی، مطهر بن طاهر (۱۳۴۹)، آفرینش و تاریخ، ترجمه محمد رضا شفیعی کدکنی، ج ۳، تهران، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.
- ۱۶- هالجین، ریچارد. پی و کراس ویتبور، سوزان (۱۳۸۸)، آسیب‌شناسی روانی، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران، نشر روان.

ب) مقالات:

- ۱- آیدنلو، سجّاد (۱۳۸۲)، «سرشت اساطیری افراسیاب»، فصلنامه پژوهش‌های ادبی، سال اول، ش ۲، پاییز و زمستان، ص ۳۶-۷.
- ۲- مزداپور، کتایون (۱۳۷۶)، «الهه برکت بر سریر خاک»، ماهنامه زنان، شماره ۳۵، ص ۵۷-۵۲.

ج) منابع اینترنتی:

۱- تبيان، سرخوشي يا مانيا، [دسترسى ۹ مهر ۱۳۹۲]

<<http://tebyan.net/manik/newindex.aspx>>

Archive of SID